

باستان‌گرایی جدید و تأثیر آن بر امنیت فرهنگی – سیاسی جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۴

علی کریمی مله*

رضا گرشاسبی**

چکیده

باستان‌گرایی به‌عنوان رویدادی آرام و پیش‌رونده در جامعه ایران دلالت‌های فرهنگی، سیاسی، تاریخی و امنیتی دارد. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که این رویداد چه تأثیری بر امنیت فرهنگی – سیاسی جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت؟ استدلال نویسندگان این است که گفتمان باستان‌خواهی آریاگرا متفاوت از ملی‌گرایی شهروندمحور است و می‌تواند به آشوبناکی ساخت فرهنگی – سیاسی بینجامد؛ زیرا گفتمان باستان‌گرایی «کنشی تفسیری» و «روایتی ساخت‌شکن» است که از طریق «چهارچوب‌سازی»، «تاریخ‌مندی» و «بازنمایی» بستر ساز مشروعیت‌زدایی و بازاندیشی هویتی می‌شود و از مجرای برساختن «هویت مقاومت» و «دگرپروزی» انسجام و ثبات سیاسی – اجتماعی را تهدید می‌کند.

واژگان کلیدی: باستان‌گرایی، امنیت، جمهوری اسلامی، مشروعیت، انسجام.

* استاد علوم سیاسی دانشگاه مازندران

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول) kgarshasbi7@gmail.com

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال بیست و یکم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۹۷ • شماره مسلسل ۸۲

مقدمه

مفهوم «باستان»، متضمن دلالت‌های چندگانه است؛ نخست، دلالت تاریخی - زمانی است که بر «بازگشت به گذشته» تأکید می‌ورزد. دوم، دلالت فرهنگی - هویتی که به صورت نیرویی انگیزاننده و «هویت‌بخش» معنا می‌یابد. سوم، دلالت سیاسی که اندیشه «ستیز» با وضع کنونی و «دگرگون‌سازی» را در اذهان می‌پروراند. این دلالت‌های چندگانه، در قالب جریان‌های به نام «باستان‌گرایی» می‌گنجد که در گستره ایران زمین نام‌آشنا است. باستان‌گرایی در ایران، سیر تاریخی گوناگونی دارد که در سه مرحله کلی تقسیم‌بندی می‌شود. مرحله اول، عصر مشروطه است که از سال ۱۸۷۰م. آغاز می‌گردد. در این دوره، این جریان حرکتی از «میان» دارد؛ یعنی بر محمل روشنفکران می‌نشیند؛ پس حرکتی «روشن‌اندیشانه» است. مرحله دوم، در زمان پهلوی ظهور کرد که حرکتی از بالا و «دولت‌محور» است؛ گرچه همچنان میان شاعران و روشن‌اندیشان، خوانش باستان‌گرایی تداوم می‌یابد؛ به بیانی دیگر، در مرحله نخست، روشن‌اندیشان خوانندگان این متن پر دلالت هستند؛ ولی در مرحله دوم، دولت آن را به جامعه القا می‌کند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این گفتمان به حاشیه می‌رود، اما عادت و آراء عشق‌ورزی به عصر باستان و نمادهای آن و سیروسفر به گذشته‌های دور و جهت‌دادن به رفتارها بر اساس کردار و پندار گذشتگان، از یک دهه اخیر، سر برآورد و گستره و ژرفای اجتماعی، تبلیغاتی، سیاسی و فرهنگی نوینی گرفته است و زینسان، شاهد فعال‌شدن دوباره حافظه تاریخی ایرانیان و برجسته‌شدن اهمیت میراث فرهنگی - تاریخی هستیم. گرچه، امروزه، باستان‌گرایی هم در سطح نخبگانی و هم در سطح توده متصور است و برخی سرآمدان سیاسی به آن دامن زده‌اند و می‌زنند، این جریان، به هویت جمعی و خودآگاهی بخشی از جامعه؛ به ویژه نسل جوان تبدیل شده است و بسیاری از جوانان، با نكوداشت گذشته، اشتیاق و آفری برای هم «شناخت» ایران باستان و هم «عمل» بر اساس آموزه‌های حاکم بر آن عصر دارند. در همین زمینه، یکی از محققان می‌نویسد: «جذابیت عصر باستان، سبب شده است تا به جرئت بتوان گفت که بخش بسیار بزرگی از جامعه ایران، هنوز به باور خود در زمینه برتری نژاد آریایی پایبند مانده‌اند» و از این رو، ستایش ایران بزرگ و فرهنگی و جست‌وجوی عاطفی میراث کهن در حال تقویت و گسترش است؛ بنابراین، مرحله سوم که زمان کنونی است، برخلاف دو مرحله پیشین،

«جامعه‌محور» است و این جامعه یا فردیت‌های اجتماعی هستند که این متن را می‌خوانند و پیش می‌برند.

از مهم‌ترین نمودهای این جریان، می‌توان به پاسداشت روز کوروش بزرگ و تجمع عمومی در پاسارگاد و... اشاره کرد که به دلیل خودجوش بودن، نمادین بودن و روند فزاینده گرایش به این ریشه‌های باستانی، عده‌ای از نویسندگان، آن را یک «جنبش» نامیده‌اند؛ همچنین، در سال‌های اخیر، دعوت مردم به زرتشتی‌گری با عنوان «بازگشت به اصالت خویشتن» و «دین اصیل ایران» فزونی گرفته و تحریک احساسات میهن‌دوستانه از طریق بازنمایی عصر باستان در رسانه‌ها، با جدیت بیشتری دنبال می‌شود.

در مناسبات سیاسی و اجتماعی ایران، عصر باستان و کوروش بزرگ، نه نامی فقط تاریخی، بلکه نشانه‌ای اجتماعی هستند و بیش از آنکه واژه‌های تخصصی باشند، مفاهیم عمومی‌اند و قبل از آنکه پدیده‌های عینی باشند، انگیزتارهای ذهنی هستند. این نشانه‌ها، مفاهیم و انگیزتارها، از سازه‌های بنیادین کیستی ایرانیان هستند و نمی‌توان آنها را نادیده انگاشت، ولی آنچه شایانِ نگرستن است، سویه‌های افراطی همراه با این نشانه‌ها یا تمایلات باستان‌گرایانه است که برساختن گونه‌ای گفتمان گسسته‌نگر برآمده از نگاه تبارشناسانه به تاریخ را حکایت می‌کند که پیوستگی گذار هویتی ایرانیان و آمیختنش را با نشانه‌های اسلامی بر نمی‌تابد و آن را به کناری می‌نهد؛ همچنین، درخور گفتن است که کسانی که نگاهی پیوسته به تاریخ هویتی ایرانیان دارند و هم‌زمان، سازه باستانی را در کنار سازه اسلامی می‌بینند در دل این گفتمان نمی‌گنجند. بر پایه این گزاره‌ها، می‌توان گفت که این گفتمان گسسته‌نگر جدید، نه تنها زمینه‌های جامعه‌شناختی که دلالت‌های امنیتی نیز دارد و ظهور نسل جوان با آگاهی‌ها و تمایلات ملی‌گرایانه، می‌تواند برای آینده نظم فرهنگی - سیاسی ایران حیاتی باشد؛ به دیگر سخن این گفتمان به‌سان همه گفتمان‌ها، هم‌زمان، دو بعد فرصت-تهدیدآفرینی را در بردارد و نوشتار کنونی با تمرکز بر دلالت‌های امنیتی و بعد تهدیدآفرینی جریان باستان‌گرایی، در پی پاسخگویی به این پرسش کانونی که «نو باستان‌گرایی چه تأثیری بر امنیت فرهنگی - سیاسی جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت؟» با بهره‌گیری از روش «توصیفی - تحلیلی» و مباحث نظری مربوط به «امنیت فرهنگی - سیاسی» به تقریر این انگاره می‌پردازد که «تداوم و گسترش این جریان، با اثرگذاری بر "مشروعیت"، "اعتماد"، "ثبات" و "انسجام" حامل

پیامدهای منفی برای امنیت فرهنگی - سیاسی جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.» برای سامان بخشی به این نوشتار، ابتدا پیشینه پژوهش و مباحث نظری مطرح سپس با مرور سیر تاریخی باستان‌گرایی، پیامدهای آن بر امنیت سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بررسی می‌شود.

الف. امنیت فرهنگی - سیاسی

امروز، مفهوم امنیت معنای فراخ‌تری به خود گرفته است. در تلقی سنتی، مفهوم امنیت، محدود به حوزه نظامی بود، اما در فهم جدید، گستره آن وسیع‌تر شده و حوزه‌های متعدد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی را نیز شامل می‌شود. به مقتضای ماهیت موضوع، بررسی سایر ابعاد امنیت را فرومی‌گذاریم و فقط زوایایی از مفهوم امنیت فرهنگی - سیاسی را می‌شکافیم.

امنیت فرهنگی، به معنای حفظ هویت خاص جامعه است؛ یعنی مرجع امنیت فرهنگی، «هویت» است. به عقیده فارست، امنیت فرهنگی دقیقاً به معنای حفاظت از ارزش‌های بنیادینی است که بقای یک فرهنگ و اعتلای آن ابتدا بر آن دارد و در پرتو چهار عامل اهمیت می‌یابد: ۱. کاهش تسلط حکومت‌ها بر فضای اجتماعی خود؛ ۲. ظهور و تقویت جنبش‌های جدایی‌طلب فرو ملی؛ ۳. افزایش نفوذ خارجی؛ ۴. چارچوب در حال تحول داخلی و خارجی (فارست، ۲۰۰۴: ۲۷-۲۰ به نقل از حاجیانی، ۱۳۹۴: ۱۰)؛ البته، تبدیل شدن این انتظارات به تهدید وجودی، بستگی به «تصورات» صاحبان هویت جدید یا رقیب در خصوص هویت موجود دارد.

در سطح کلان، امنیت فرهنگی، ناظر بر اهمیت فرهنگ در ساختن هویت ملی و عامل کلیدی در حفظ انسجام اجتماعی است. امنیت فرهنگی، زمانی حاصل می‌شود که دولت بتواند از هویت فرهنگی خود محافظت کند و در پیشبردن فرایند درونی سازی ارزش‌های سازگار با هویت خویش، توانا باشد. از این منظر، فرهنگ نقطه‌ای کانونی برای بقا و قدرت ملی است (Nowicka, 2014: 130). امنیت فرهنگی نظام‌های سیاسی، مستلزم بازتولید گفتمان فرهنگی حاکم بر آن است؛ بدین معنا که گفتمان فرهنگی مردم با گفتمان فرهنگی دولت سازگار باشد و مردم با تبعیت از گفتمان دولتی، آن را درونی سازند (میرمحمدی، ۱۳۹۴: ۷۰-۶۹). در معنایی کلی، امنیت فرهنگی، یعنی تداوم حس تعلق افراد به نظام فرهنگی - اجتماعی موجود، همزیستی مسالمت‌آمیز هویت‌های فرهنگی، عدم ناسازی در مناسبات میان جامعه و افراد با الگوهای فرهنگی حاکم، عدم اضطراب در

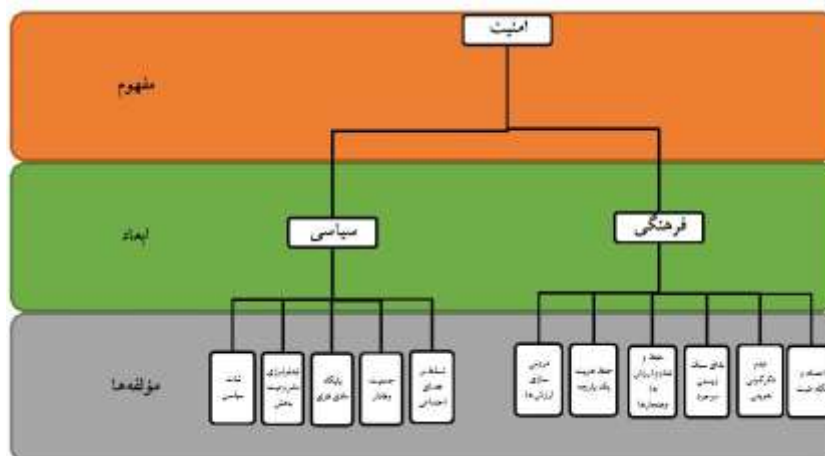
خصوص پایداری سبک زیستی اجتماعی- فرهنگی مسلط، ثبات هویتی و آسودگی در خصوص تداوم ارزش‌ها، باورها، مذهب، اخلاقیات و آداب‌ورسومی که معطوف به حفظ هم‌بستگی اجتماعی است؛ بنابراین، ناامنی فرهنگی - هویتی تحت تأثیر بحران‌ها و رخدادهایی پدیدار می‌گردد که ضمن اثرگذاری بر بسیاری از افراد، متوجه بقا و موجودیت پایدار فرهنگی، اعتقادی و هویتی می‌شود و به گسست‌های هویتی می‌انجامد و در نتیجه، اضطراب در خصوص منابع هویتی را پدید می‌آورد (کریمی مله، ۱۳۹۰: ۸۸ استیل، ۱۳۹۰: ۸۷ به نقل از حاجیانی، ۱۳۹۴: ۱۶). هر رخداد یا روندی که اثری ویرانگر بر الگوهای سنتی و پایدار زبان، فرهنگ، هویت و عادات مذهبی داشته باشد، تهدید هویتی و فرهنگی است.

کشورهایی که به فرهنگ و هویت خویش ارزش حیاتی می‌دهند، تمایل زیادی برای تداوم رویه‌های جاری و عادات روزمره مردم دارند و آن را هدف غایی خود می‌شمارند؛ بنابراین، وقتی کشوری به این شدت و حدت به عادت‌ها و رویه‌های روزمره متعهد است، کوچک‌ترین گسست و وقفه را نیز تهدید قلمداد می‌کند و دچار اضطراب و احساس ناامنی هستی‌شناختی می‌شود؛ زیرا امنیت خود را در پایبندی عمیق به این عادت‌ها و رویه‌ها می‌بیند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۵۰). به تدریج که نفوذ الگوهای سیاسی و اجتماعی خاصی در جامعه افزایش می‌یابد، اثرگذاری آرا و عقاید ناشی از آن الگوها بیشتر می‌شود و در نتیجه، میزان زیر سؤال بردن ارزش‌ها و راهبردهای سیاسی، فرهنگی موجود، فزونی می‌یابد. این امر، شکاف بیشتر میان مردم و حکومت و به مبارزه طلبیدن حاکمیت دولت و انسجام اجتماعی را در پی دارد (ماندل، ۱۳۷۹: ۱۴۹). ناامنی برای فرهنگ، ناشی از این واقعیت است که در ذهنیت جامعه، فهمی یکسان از اجزای اصلی فرهنگ وجود ندارد (براتلو، ۱۳۹۱: ۱۳).

بعد دیگر امنیت، «سیاسی» است. امنیت سیاسی، سه مؤلفه مهم، «ایده دولت»، «نهادهای سیاسی» و «پایگاه مادی» دولت را دربرمی‌گیرد (بوزان، ۱۳۷۸: ۸۶) و زمانی حاصل می‌شود که دولت از طریق نهادهای سیاسی خود به تقویت پایگاه مادی خود بپردازد و بتواند ایده دولت را در اذهان مردم، مشروع جلوه دهد. دولت ایمن، نیازمند ایده منسجم و فراگیر است. اگر ایده دولت قوی نباشد و با آن مخالفت گردد، آنگاه امکان دارد که کارکرد نهادها برای مشروعیت‌آفرینی و جلب وفاداری‌های مردم کاهش یابد و در نهایت، تمام ساختار دچار انقلاب و

فروپاشی گردد (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۰۴)؛ بنابراین، در چارچوب امنیت سیاسی، هر چیزی که شناسایی، مشروعیت و اقتدار ایده دولت و نهادهای آن را با خطر روبه‌رو سازد، تهدیدی وجودی است (عبدالله خانی، ۱۳۸۲: ۱۴۵). در نمودار زیر، مفهوم امنیت، ابعاد و مؤلفه‌های آن آمده است:

نمودار ۱. مفهوم، ابعاد و مؤلفه‌های امنیت

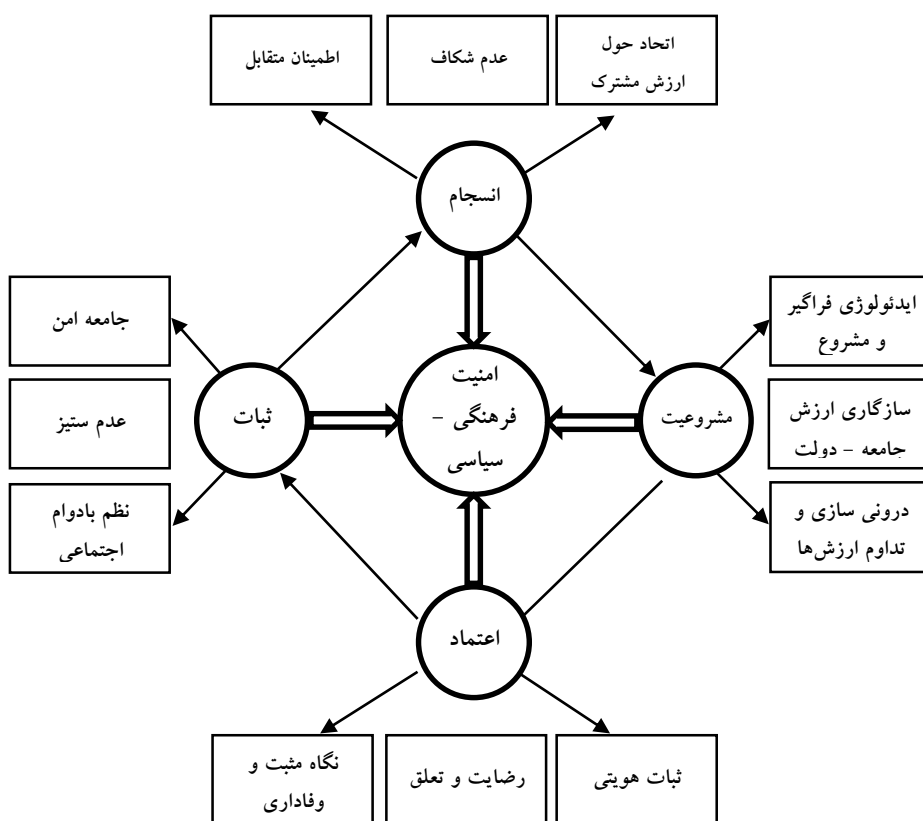


دو مفهوم امنیت سیاسی و فرهنگی، وابستگی و پیوستگی تنگاتنگی باهم دارند و به دشواری از هم جدا می‌شوند؛ بنابراین، بهتر آن است که این دو جنبه در هم ادغام شوند (ماندل، ۱۳۷۹: ۱۴۸). بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۷)؛ زینسان، امنیت فرهنگی - سیاسی؛ به معنای توانایی جامعه یا نظام سیاسی برای تداوم بخشیدن به ویژگی‌های سیاسی - فرهنگی بنیادین و سرشت گوهرین خود است (ماندل، ۱۳۷۹: ۱۴۹)؛ همچنین، تلاش دولت برای حفظ حاکمیت و بقای سیاسی و فرهنگی در برابر جنبش‌های ملی‌گرای قومی را نیز، معنا می‌دهد (Tehranian, 2004: 41).

بر پایه دیدگاه سازه‌انگاری، می‌توان امنیت سیاسی - فرهنگی را به معنای وجود «ثبات سیاسی» یا «جامعه امن» دانست که در آن مردم با گردآمدن بر محوری واحد از ارزش‌ها و هنجارهای مشترک و بر اساس اطمینان متقابل با یکدیگر نزاع نمی‌کنند. از منظر جامعه‌شناختی، امنیت فرهنگی - سیاسی با میزان وفاق ارزشی حوزه اجتماعی و سیاسی ارتباط تنگاتنگی دارد. وجود ارزش‌های مشترک بین دولت و جامعه، به ایجاد نوعی وفاق اجتماعی و نظم بادوام می‌انجامد (موحدی و عرف، ۱۳۹۲: ۶۴). امنیت فرهنگی و سیاسی، نیازمند آن است که احساس

وفاداری نیروهای اجتماعی و افراد به هویت دولت فراهم آید و بذر «اعتماد» به دولت در دل افراد و نیروهای اجتماعی افشانده شود. گیدنز، چنین فرایندی را فرایند تکوین و توسعه «نظام اعتماد اولیه» می‌نامد که ضامن امنیت فرهنگی و هویتی دولت و انسجام و یکپارچگی کشور است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۵۰)؛ بنابراین، رسوب در اعتماد در دریای دل شهروندان، مانع خروشان شدن این دریا و پدیداری امواج تهدیدکننده برای امنیت فرهنگی - سیاسی در کشور می‌گردد. امنیت سیاسی و فرهنگی، نیازمند «اعتماد» و «اعتقاد» به‌درستی روایت یا گفتمان فرهنگی مسلط و رضایت شهروندان از عملکرد ایدئولوژی دولتی است. باتوجه‌به این گزاره‌ها، می‌توان الگوی مفهومی خودساخته زیر را ترسیم کرد که ضمن دربرگرفتن مؤلفه‌های امنیت فرهنگی - سیاسی، مسیر روشنی پیش روی ما برای تحلیل بگشاید.

شکل ۱. الگوی مفهومی تحقیق



طبق این الگو، امنیت سیاسی - فرهنگی بر چهار عنصر اساسی مشروعیت، اعتماد، ثبات و انسجام استوار است که با دربرگرفتن مؤلفه‌های چندگانه، در پیوند باهم، امنیت فرهنگی - سیاسی را بازتولید می‌کنند و هرگونه گسستن پیوند میان این مؤلفه‌ها و عناصر، به معنای بروز ناامنی فرهنگی - سیاسی خواهد بود (نگارندگان).

از این رو، ظهور گفتمان فرهنگی جدید، زمینه‌ساز تجانس نداشتن در جامعه و بی‌اعتمادی به گفتمان فرهنگی موجود می‌گردد و امنیت هویت سیاسی را تهدید می‌کند. باستان‌گرایی، چونان جریان فرهنگی، بر محمل اندیشه «مردم بی‌همتا» می‌نشیند و به ماهیت، یک ایدئولوژی تضاد سیاسی نیز هست که آرمان «مردم حاکم» را در دل دارد. برآیی چنین جریان و اندیشه‌ای در جامعه ایران که در وهله نخست، مبتنی بر فرهنگ مذهبی - دینی و آموزه‌ها و هنجارهای اسلامی است، به وضوح، تهدیدی برای امنیت فرهنگی - سیاسی جمهوری اسلامی پنداشته می‌شود؛ بنابراین، بهره‌گیری از مباحث نظری مربوط به امنیت فرهنگی - سیاسی در فرایند تحلیل، برای شناخت تهدیدات و شیوه‌های اثرگذاری آنها مفید است.

ب. سیر تاریخی باستان‌گرایی

ازلحاظ تاریخی، می‌توان جریان باستان‌گرایی را در سه دسته کلی برشمرد: نخست، عصر مشروطه، دوران زایش؛ دوم، عصر پهلوی، دوران چیرگی و سوم، عصر جمهوری اسلامی، دوران پژمردگی - باز شکوفایی که مختصر مروری از آنها در زیر خواهد آمد.

۱. عصر مشروطه؛ دوران زایش

باستان‌گرایی، در ایران از اواخر قرن ۱۹م. جوانه زد؛ زمانی که روشن‌اندیشان ایرانی، محو تماشای پیشرفت غرب، در حافظه تاریخی خود یاد دیار متمدن و پرشکوه را به‌مرور نشستند تا پاسخی برای سلسله بحران‌های وقت؛ از جمله «بحران هویت» بیابند؛ بحرانی که به‌ضرورت خودشناسی تاریخی ایرانیان اهمیتی حیاتی بخشید؛ به‌واقع، می‌توان گفت خاستگاه باستان‌گرایی مبتنی بر افسانه آریا به اواخر دوران قاجار برمی‌گردد. در این دوران، برخی از ملی‌گرایان، افسانه آریا را به‌دلیل شکوه ایران باستان و زبان پارسی، یک روایت جذاب ملی یافتند و آن را راه‌حل مناسبی برای جبران واپس ماندگی ایران پنداشتند (Motadel, 2013: 130-131).

در زمان قاجار، باستان‌گرایی منبع بسیار مهمی برای «تغییر وضع موجود» انگاشته می‌شد. هواخواهان نخستین این جریان، با بازنمایی دوران طلایی گذشته، درصدد خویش‌شناسی برآمدند تا باشد که از موقعیت فلاکت‌بار خود فراتر روند و آرمان‌های مسرت‌بخش استقلال، آزادی و پیشرفت ایران را در سایه آن محقق کنند (اشرف، ۱۳۹۶: ۲۰۳)؛ از همین رو، تاریخ‌نگاری ایران‌مدار، جایگزین تاریخ‌نویسی اسلامی شد و گذشته خاموش و فراموش‌شده پیش از اسلام، گذشته‌ای پرشکوه جلوه کرد (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۵۶). طبق این روایت، از یک‌سو، نفوذ اعراب و اسلام به ایران، سرآغاز تباهی و ویرانی، علت تامه خاموشی رخشانیه عصر زرین باستان و گرفتاری در تاریکی ننگین عصر واپس‌ماندگی درک شد و از سوی دیگر، جریان داشتن خون آریایی در رگ‌های غربیان، دلیل اصلی پیشرفتشان به شمار رفت؛ بنابراین، باستان‌گرایان با سودای نوسازی کشور، درصدد بازپیکربندی کردن هویت جدید ایرانی برآمدند (Schwiller, 2013: 34). باستان‌گرایی، برای نیل به تغییر، باید در مقام «قدرت» می‌نشست و چیره می‌گشت، امری که در عصر پهلوی عینیت یافت.

۲. عصر پهلوی؛ دوران چیرگی

باستان‌گرایی آریایی در عصر پهلوی، محصول گسترش ناامنی و بی‌ثباتی، شکل‌گیری جنگ‌های داخلی و اقدامات تجزیه‌طلبانه بود و در مرحله انتهایی دوران اول، بر گفتمان هویتی ایران غلبه یافت (کچوییان، ۱۳۸۶: ۹۳). در دوران رضاخان، به دلیل اشغال کشور، ملی‌گرایی ایرانی در واکنش به امپریالیسم در مسیر جدید قرار گرفت. رضاخان، با توسعه استعاره «رهایی»، باستان‌گرایی را در راستای نوسازی، امپریالیسم ستیزی و ایجاد دولتی مقتدر به کار بست و این تفکر را القا کرد که راه رهایی ایران، ایجاد دولت مقتدر مرکزی است که بتواند در برابر فشارهای خارجی مقاومت کند (Holliday, 2007: 60)؛ به عبارت دیگر، با نفوذ ایدئولوژی‌های توتالیتر و حمایت فاشیسم از برتری نژاد آریا در ملغمه جنگ جهانی، رضاخان، نگرش خاص‌گرایی و برتری قومی را در دستورکار خود قرارداد. این نگرش، با حسی ضدعربی - اسلامی، خشم و نفرت در خصوص اعراب را تولید می‌کرد و اغلب در راستای تقویت مشروعیت رژیم پهلوی عمل می‌کرد (Amanat & Vejdani, 2012: 21)؛ بنابراین، در زمان

رضاخان، باستان‌گرایی به ایدئولوژی رسمی دولت تبدیل شد؛ به دیگر سخن، پیروزی رضاخان، پیروزی کامل ملی‌گرایی ایرانی بود (کاتم، ۱۳۷۱: ۳۲۲ به نقل از کجوییان، ۱۳۸۶: ۹۳).

محمد رضا شاه نیز، مانند پدر، باستان‌گرایی آریایی پیشه کرد و پنداشتی آریاگرا و پارسی‌محور از تاریخ و اجتماع در سر داشت. او، خود را کوروشی دیگر می‌خواند و پیرو آن، بزرگ‌داشت و یادآوری خاطره جمعی تاریخی از طریق نمادها و افسانه‌ها، مراسم، موزه‌ها، طراحی معماری هخامنشی برای مکان‌های عمومی و موسیقی ملی‌گرایانه به نشانه‌هایی برای این خوانش بدل گشت (اشرف، ۱۳۹۶: ۲۰۳)، باین‌همه، استیلای این شیوه دیری نپایید و انقلاب اسلامی بنیاد بقای آن را فروریخت.

۳. پس از انقلاب؛ دوران پژمردگی و بازشکوفایی

بعد از انقلاب اسلامی و استقرار حکومت جمهوری اسلامی ایران و در واکنش به نگرش و تلاش رژیم سابق برای تأکید بر گذشته پیشا - اسلام، دین اسلام، پایه هویت ایرانی قرار گرفت و آموزه‌های تشیع، موجودیت و نظام معنایی ایرانیان را ساخت؛ به عبارتی، در گفتمان انقلاب اسلامی، اسلام بر مقام «دال مرکزی» می‌نشیند و سبک زیستی مردم و ساختمان هویتی آنان را شکل می‌بخشد؛ بدین‌سان، باستان‌گرایی به حاشیه می‌رود؛ ولی از بین نمی‌رود؛ بنابراین، در کنار گفتمان غالب اسلامی که هویت این دوره را صورت‌بندی می‌کند، مجموعه‌ای از گفتمان‌های فرعی شکل می‌گیرد که به مبارزه با هویت مسلط برمی‌خیزند (کجوییان، ۱۳۸۶: ۶۹)؛ به دیگر سخن، در بیرون از این گفتمان، شاهد ظهور مجدد نظریه‌های هویتی باستان‌گرا هستیم. در این بازخیزی، با آغاز جنگ تحمیلی و دوران سازندگی، برخی از نیروهای مخالف حاکمیت با اثرپذیری از نهضت عاطفی^۱ آلمان، برای بازتولید گفتمان خود از تاریخ و ابعاد فرهنگی بهره گرفتند و هویت ایرانی را بر پایه تاریخ و زبان ایران باستان و عرب‌ستیزی تعریف کردند. برخی سرآمدان دولت نهم بر تلفیق دو مکتب ایرانی و اسلامی تأکید کردند، اما واقعیت فراتر از آن می‌رود و آن‌هم عینی‌شدن هویت‌گرایی ایرانی - باستانی در سطح جامعه است که بر اساس آن، لایه‌هایی از جامعه با مخالفت به هویت مطبوع دولت، روایت شکوه ایران باستان

را جایگزین گفتمان هویت مذهبی - رسمی می‌کنند؛ چه بسیاری از مشکلات اجتماعی، جوانان را به تلاش برای ساختن هویتی متمایز از گفتمان رسمی داخلی واداشته است (Khosravini & Zia, 2014: 776). علاوه بر رشد این جریان در میان جوانان، برخی از نسل‌های قدیمی نیز با گسستن رشته‌های حمایت و الفت خود از هویت مسلط، در حال پذیرش و درونی‌سازی این جریان هستند (Abdolmohamadi, 2015: 9). تمایل به سویه‌های هویت باستانی و عینی‌شدن آن را می‌توان در حوزه‌های زیر ردیابی کرد:

سبک‌زیستی یا عرصه اجتماعی: برخی از شهروندان و به‌ویژه نسل جوان با توجه فراوان به نمادها و شخصیت‌های معروف ملی؛ نظیر کوروش بزرگ، فردوسی، کاوه آهنگر، آرش کمان‌گیر و... در صدد خودتشخص‌بخشی هستند و در این راستا، به فلسفه زرتشت نیز تمسک می‌جویند؛ همچنین، می‌توان به پاسداشت بیش از پیش و با اشتیاق آیین‌های پیشااسلامی؛ نظیر نوروز، مهرگان، استفاده فزاینده از شاهنامه به جای قرآن بر سر سفره هفت‌سین، برگزاری جشن عروسی بر اساس آیین‌های زرتشتی و به شیوه باستانی (Golkar, 2018: 5)، استفاده از نمادهای باستانی؛ به‌ویژه فروهر بر روی لباس‌ها و زیورات، نکوداشت روز کوروش بزرگ و پاسارگاد و گرد هم‌آیی در این روز، بازدید از سایر اماکن تاریخی و قلعه بابک اشاره کرد. عصر هخامنشی و نمادهای آن، امروزه، نقش اساسی در تکامل پندار ملی دارد و آگاهی ملی و جهت‌گیری‌های رفتاری بسیاری از مردم عادی را نیز تعیین می‌کند؛ به‌گونه‌ای که مردم به خویشتن بر اساس برگزیدن آثار تاریخی؛ مثل خریدن نمادهای تاریخی و زینت‌بخشیدن منازلشان با آنها، هویت می‌بخشند (Mozaffari, 2014: 59).

جهانگردی: آیین و ارزش‌های باستانی برای معرفی کشور به جهانگردان؛ به‌ویژه در اماکن تاریخی و باستانی، فراوان استفاده می‌شود و در این راستا، منشور کوروش سند آزادی، برابری، پیشرفت، حقوق بشر، عدالت اجتماعی و در یک کلام، توسعه سیاسی معرفی و بازنمایی می‌شود. با این حال، این جریان با نفوذ در عرصه نام‌گذاری‌ها و هنر، نمود بیشتری در رسانه‌ها یافته است.

رسانه: شاید بتوان مهم‌ترین عرصه‌ای را که روند باستان‌گرایی در آن نفوذ گسترده و در حال رشد دارد، فضای رسانه‌ای؛ به‌ویژه شبکه اجتماعی فیس‌بوک دانست که در آن، نمادها،

ارزش‌ها، هنجارها و سبک‌زیستی عصر باستان، مورد بازنمایی حداکثری قرار می‌گیرد. در این زمینه، باید اشاره کرد که در بسیاری از وبلاگ‌ها، عنوان جوان آریایی حک شده است یا وصیت‌نامه کوروش به‌جای وصیت‌نامه امامان (ع) و شهدا در فضای مجازی، بیشتر مورد بازدید قرار می‌گیرد؛ مثلاً حدود ۹۶۱۰۰۰ صفحه وب به وصیت‌نامه کوروش اختصاص یافته است، درحالی‌که این اختصاص برای وصیت‌نامه امام ۷۲۲۰۰۰ صفحه و برای وصیت‌نامه شهدا ۶۷۰۰۰۰ است (میر رکنی، ۱۳۹۱)؛ این مسائل، گویاست که امروزه شاهد ظهور نسل جوانی هستیم که با دچار گشتن به دگردیسی هویتی، ارتباط اندکی با انقلاب اسلامی دارد و به ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی حاکم، احساس تعلق و وابستگی نمی‌کند. این نسل، بیشتر دل‌بسته مظاهر هیجانی و گرایش‌های عاطفی و تندروی ملی‌گرایانه است و با استفاده از رسانه‌های اجتماعی، نوستالژی دوران گذشته را بازسازی می‌کند و آن را اوج آزادی اجتماعی و پیشرفت می‌پندارد. آنان، حقوق را آن چیزی می‌شمارند که سبب سلطه شهروندان «آریایی» گردد (دغاغله و سلیمی، ۱۳۹۶).

باتوجه به این مسائل می‌توان گفت که یکی از واقعیت‌های اجتماعی در ایران فعلی، خودمعنابخشی برخی از جوانان با پذیرش و درونی‌سازی مدرنیته غربی، سکولاریسم، ملی‌گرایی باستانی و دوری از سنت‌های مذهبی است (Bozorgmehr, 2016). نسل جوان هنوز توان رقابت با نخبگان جمهوری اسلامی را در سطح سیاسی ندارند، اما ظرفیت نهفته‌ای دارند که در آینده می‌تواند با سازمان‌یافتن، چشم‌انداز فرهنگی - سیاسی جمهوری اسلامی را تغییر دهد (Abdolmohamadi, 2015: 20)؛ از این رو، در ادامه به پیامدهای این پدیده برای امنیت فرهنگی - سیاسی جمهوری اسلامی اشاره می‌شود.

ج. پیامدهای باستان‌گرایی بر امنیت فرهنگی - سیاسی

۱. مشروعیت / اعتمادزدایی

یکی از زمینه‌های اثرگذاری باستان‌گرایی بر امنیت فرهنگی - سیاسی جمهوری اسلامی را می‌توان در کارکرد اعتماد/ مشروعیت‌زدایی این جریان و در نهایت، سست‌سازی پایگاه مادی دولت، یعنی شهروندان تابع و وفادار دانست. گفتمان باستان‌گرایی، می‌تواند بسترهای

اضمحلال مشروعیت سیاسی ساخت حاکم و افزایش تردید و بی‌اعتمادی را در ذهن شهروندان به ساختارهای قدرت فراهم آورد و در نتیجه، با جدا - بیگانه‌سازی شهروندان از فرهنگ سیاسی مسلط و رسمی، زمینه‌های تغییر وفاداری آنها را مهیا سازد. این کارکرد و پیامدها می‌تواند از چند طریق صورت گیرد: نخست، «تصویرسازی - بازنمایی»؛ دوم، «چهارچوب سازی»؛ سوم، «تاریخ‌مندی» و چهارم، «بازاندیشی هویتی».

۲. تصویرسازی و بازنمایی

باستان‌گرایی، کنشی تصویرساز و بازنمایان‌گر است. یکی از کارکردهای باستان‌گرایی که مشروعیت - اعتمادزایی می‌کند، تصویرسازی منفی و مثبتی است که از حکومت و خود به عمل می‌آورد. طبق این فرایند، باستان‌گرایان، ایران باستان را عصر قدرت جهانی، مدارای مذهبی، احترام به حقوق بشر، تکثر سیاسی، آزادی و برابری می‌خوانند؛ به عبارت دیگر، ایران باستان برای آنان معرف فضیلت‌ها و خیرهای عمومی؛ نظیر آزادی سیاسی، اقتدار نظامی، شکوفایی فرهنگی، عدالت اجتماعی، رفاه اقتصادی و شادابی روانی است که البته، بر اثر حمله اعراب از بین رفت؛ بنابراین، در این گفتمان، اعراب، منفور و دین اسلام، منفورتر است؛ زیرا ورود اسلام به ایران، سرآغاز سقوطی بزرگ به دوران سیه‌روزی بود. طبق این دیدگاه، حکومت و حاکمان فعلی، دوست‌داران و پرستندگان اعراب، دزدان میراث کهن، وطن‌فروش و ناکارآمد، ضد حقوق بشر و حکومت خائن معرف می‌شود (Khosravinik & Zia, 2014: 768).

به‌زعم این جریان، اسلام دینی بیگانه است که سنخیتی با فرهنگ ایرانی ندارد و حاملان آن، یعنی روحانیون با غضب عرصه سیاست و اجتماع، به‌دلیل بی‌مهارتی، شکوه ایران باستان را هم از لحاظ «قدرت» و هم به‌لحاظ «سرزمینی» بر باد دادند؛ بنابراین، آنان و دینشان، بیگانگانی درونی شده هستند؛ درحالی‌که سرزمین ایران، خاص ایرانیان است. بر اساس این گفتمان که جامعه را در بند و بی‌قانون می‌پندارد، بسیاری از مشکلات جمهوری اسلامی ناشی از مأموریت‌های ضدامپریالیستی و تعهدش برای آزادسازی فلسطین است (Hunter, 2017: 15)؛ بنابراین، حکومت نه در پی تأمین منافع مردم، بلکه به‌دنبال صرف دست رنج ملت برای اعراب و نیز نادیده‌گرفتن میراث و علایق تاریخی مردم است؛ زینسان، راه‌رهایی از تیره‌بختی و

بازیابی خلوص سرزمینی و رسیدن به توسعه، بازگرداندن پنداشته‌ای ذهنی، سبک‌زیستی و شیوه حکمرانی پیش از اسلام است.

بازنمایی منفی از عصر موجود و مثبت از عصر باستان، آثاری سلبی دارد؛ زیرا با ناموجه خواندن ساختار حاکم، سازوکار اقتناع - معناسازی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی را مختل می‌کند و بر زمینه‌های تشکیک به حکومت و ایدئولوژی آن می‌افزاید. این امر، سبب می‌شود که انتقال پیام‌های ایدئولوژیک به شهروندان، به آسانی رخ ندهد و با رضایت‌خاطر دریافت نگردد و در برابر درونی‌سازی آنها مقاومت شود و فرایند جامعه‌پذیری از شیوه مطلوب خارج گردد؛ از این رو، جمهوری اسلامی در فرایند هویت‌سازی خود ناکام بماند و با افزایش فاصله میان جامعه و دولت، پایگاه مادی آن لرزان شود؛ زینسان، گفتمان باستان‌گرایی در تقابل آشکار با قدرت هژمونیک جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد. به سبب این تقابل، آرمان‌ها و ارزش‌های جمهوری اسلامی با رضایت دریافت نمی‌شود و در نتیجه، اعمال قدرت از طریق جهت‌دادن رضایت‌مندان اذهان اجتماع شکست می‌خورد و نظامی که نتواند معنا و ارزش خود را بازتولید کند، مشروعیتش را از دست می‌دهد؛ بنابراین، باستان‌گرایی با عرضه ارزش‌ها و معانی جدید، برای توزیع توانمندان ارزش‌های اسلامی و پذیرش رضایت‌مندان آنها تهدید پنداشته می‌شود و به دلیل تعارض ارزش‌های جدید با هنجارهای رسمی، زمینه‌های «بی‌اعتمادی» فراهم می‌گردد؛ به سخنی، فرهنگ آریایی با تصویرسازی منفی از اسلام و دولت، مانع فرایند ته‌نشین‌سازی در اعتماد در دل شهروندان می‌شود.

باستان‌گرایی، با بازنمایی مکرر دال تهی (ایران باستان)، کارکرد «فضاسازی» دارد که خود یکی از دلایل اصلی دین‌گریزی محسوب می‌شود. بازنمایی دال تهی به همراه نمادگرایی باستان‌گرایان و استفاده از نمادها، منزل‌گاه باستان را مشروع جلوه می‌دهد که ممکن است افراد بسیاری را متقاعد و جذب و درنهایت، به بسیج نمادین حمایت ختم شود. این فضاسازی آرمانی و تعامل‌گرایی نمادین به شدت انگیزاننده است و می‌تواند به تحریک تمایلات مربوط به تنوع‌طلبی، کنجکاوی و نوجویی بیانجامد که بیش از هر قشر دیگری، بر جوانان اثر می‌گذارد. به همین دلیل است که برخی از شهروندان؛ به ویژه جوانان با پناه‌بردن به این فضای آرمانی به

نظام ذهنی و هویت خود سامان می‌دهند و سازه اصلی هویت خود را ایران باستان، نژاد آریا و آیین زرتشت می‌دانند (Salimi, 2013: 78).

تداومِ گفتمانِ فرهنگیِ مسلط، نیازمند استمرار آن در کنش‌های نسل حاضر و آینده است، اما جریان باستانی - آریایی می‌تواند در این استمرار خلل ایجاد کند و نسل حاضر را به سمت خود بکشاند و آنها را از عمل بر اساس آموزه‌های گفتمان اسلام بازدارد و مانع رشد و پویایی آن شود. باستان‌گرایی با بازنمایی منفی از دولت، در راستای گسستن سلسله پیونددهنده ایدئولوژی حکومتی با مردم عمل می‌کند و مانع فعالیت‌های مشروعیت‌آفرینی حکومت شده و سبب می‌شود مردم از پذیرش ایدئولوژی دولتی امتناع ورزند و به ایدئولوژی جدید روی آورند و به این ترتیب با افزایش فاصله جامعه-دولت از قدرت دولت کاسته شود. بازنمایی نامطلوب از وضع موجود، تحقیر اصول حاکم و پست‌شماری حاکمان و در عوض، نمایش مطلوب و گسترده از ارزش‌ها و تعهد خود در قبال اصول باستانی، سبب پذیرفتن بسیاری از ناپذیرفتنی‌ها و انحراف از اصول فرهنگی جمهوری اسلامی و گرایش به اصول غیراسلامی در زندگی روزمره و شکل‌گیری عادت‌های جدید و برسازی هویت‌های جدید غیراسلامی می‌شود که با ایجاد سدی بزرگ در برابر هویت فرهنگی دولت و سازوکار مشروعیت - اعتمادآفرینی آن، به جریانی قدرتمند در برابر آن بدل می‌گردد (Yaghmaian, 2002: 24).

مطابق فهم سازه‌انگاران، هنجارها، برسازنده هویت هستند. بنابراین تداوم و تبلیغ هنجارهای باستانی از طریق فرایند اعتبارآفرینی برون‌افکن و درونی‌ساز می‌تواند تنظیم‌کننده هویت جدید باشد؛ به گونه‌ای که منفی‌نمایی ارزش‌های اسلامی و برجسته‌سازی هنجارهای باستانی سبب می‌شود که مخاطبان آن را معتبر دانسته و به برون‌ریزی ارزش‌های درونی شده و درونی‌سازی ارزش‌ها و هنجارهای جدید بپردازند؛ بنابراین، هنجارهای باستانی ساختار هویت پیشین را شکسته و شالوده‌های هویت جمعی جدیدی را پی می‌ریزند. برای این موضوع می‌توان به تغییر قبله بخشی از شهروندان از کعبه به مقبره کوروش بزرگ اشاره کرد. (Zimmt, 2017: 7)

۳. چارچوب‌سازی

دومین شیوه اثرگذاری در فرایند «چارچوب‌سازی» نمایان می‌شود. چارچوب‌سازی، فعالیت معناسازی و فرایندی پیکارجویانه است که کنشگران برای خلق و گسترش معناهایی به کار می‌گیرند که متفاوت از اوضاع موجود و گفتمان مسلط است (کریمی مله، ۱۳۹۶: ۲۱۴). چارچوب‌سازی، سه مرحله تشخیصی، پیش‌بینی و انگیزشی دارد که باستان‌گرایی نیز، متضمن هر سه مرحله هست. از وادی تشخیصی، این جریان وضع موجود را دشوار، تحمل‌ناپذیر و دفاع‌ناپذیر معرفی می‌کند سپس از وادی پیش‌بینی، مقصران اصلی وقوع چنین وضعی را مشخص می‌سازد سپس از وادی انگیزشی، محرک‌هایی برای عمل بر ضد وضع موجود عرضه می‌دارد. این جریان، با معرفی کردن نظام سیاسی و نخبگان حاکم و ایدئولوژی آنها در قالب هویت‌هایی نظیر: خائن، تبه‌کار، بیدادگر و متجاوز، محرک‌های انگیزشی قدرتمندی برای افراد، جهت روی گردانی از نظام و ایدئولوژی آن فراهم می‌آورد. این چارچوب تفسیر، چارچوبی برای باوراندن افراد بهر نفرت ورزیدن از ساخت حاکم و نامشروع دانستن آن است؛ این زمانی است که بدانیم باستان‌گرایان نوعی احساس حقارت و قربانی شدن دارند و نیز برخی ایرانیان از نظام و دستگاه مذهبی به‌علت ناکارآمدی در بهبود زندگی روزانه‌اشان خشمگین هستند و امروزه، روحانیون جایگاه سابق را نزد مردم ندارند (Golkar, 2018: 7).

وجود چنین روندهایی به‌همراه خود قربانی‌پنداشتن، به‌معنای ساختار فرصتی است که در راستای بسط و استمرار چارچوب باستان‌گرایی عمل می‌کند و منجر به گسترش پایگاه حمایتی این جریان می‌شود.

باستان‌گرایی یک چارچوب معناسازی است که ارزش‌های باستانی را برای اعضای خود به افکاری یقینی و پرسش‌ناپذیر بدل می‌سازد و در اذهان آنها حقیقت را تولید و بازتولید می‌کند، اما برای جویندگان و پیروان ایدئولوژی اسلامی، مبین یک نبرد ارزشی و معمای حقیقت است؛ به‌گونه‌ای که عرضه ارزش‌های باستانی سبب می‌شود که پیروان اسلام و جویندگان جدید در خصوص ارزش‌های درونی‌شده خود و ارزش‌های اسلامی تردید کنند و نسبت به آنها اعتماد شوند و درنهایت با انکارکردن آن، از پذیرشش سرباز زنند و با غیرحقیقی خواندن آن، حقیقت

را در اصول باستانی بچینند. این امر سبب می‌شود تا بسیاری از ایرانیان؛ به‌ویژه جوانان به‌جای هویت اسلامی بر هویت ملی - باستانی متمرکز شوند. در این فرایند، شبکه‌های اجتماعی با بهره‌برداری از حوادث و نمادهای تاریخی، برای شکل‌دادن به‌نوعی هویت ملی، می‌کوشند که با روایت و هویتی که نظام سیاسی جوانان را به آن ترغیب می‌کند، مبارزه کند و چارچوب معنایی خود را تقویت کند (Zimmt, 2017: 7).

۴. تاریخ‌مندی

از راه‌های دیگر اثرگذاری این گفتمان بر امنیت فرهنگی - سیاسی جمهوری اسلامی به دستگیری جریان «تاریخ‌مندی» است که پیرو آن، باستان‌گرایی می‌تواند با صحنه‌گذشتن بر ویژگی‌های خاص تاریخی و عرضه منبع جدیدی برای شناخت، به تعریفی جدید از انسان و جامعه ایرانی پردازد و زمینه‌های رسیدن انسان و جامعه را به آن تعریف فراهم آورد؛ به سخنی، طرح تاریخ‌مندی، می‌تواند بسیاری را «دل‌مشغول» بودن در جهان به شیوه‌ای خاص و دگرگونه از زمان حال کند و فهم جدیدی از خویش‌شناسی در نهاد آنها بیافریند. طی این فرایند، انسان ایرانی، انسانی «برتر» و «گوه‌رین» و سزاوار زیستن در «جامعه‌ای برتر»، پیشرفته و مرفه است؛ این زمانی است که هستی کنونی ایرانی، هستی زینده‌ای نیست و ساخت حاکم عامل اصلی فروه‌شتن خصال نیک است؛ بنابراین، آنان خواهان هویت فرهنگی - سیاسی جدید و تصویری تازه از انسانند که در قالب جمهوری اسلامی نمی‌گنجد.

این جریان با بازنمایی فراتاریخی انسان آریایی، به درهم شکستن ذهنیت‌های متصلب باورمند به در تاریخ‌ماندگی مبادرت می‌ورزد و می‌کوشد تا آن را از حصر تاریخ درآورد و آریاگرایی را التیامی برای زخم‌های کنونی و مسیری درست برای توسعه‌یافتگی و اعتلای انسان در آینده معرفی کند؛ به دیگر سخن، عصر باستان، پدیده‌ای متعلق به گورستان تاریخ نیست؛ بلکه «هویتی برنامه‌دار» است که هم برای خروج از واپس‌ماندگی کنونی و هم رسیدن به قلعه توسعه و ارزشمندی انسان ایرانی برنامه دارد؛ بنابراین، این روایت فراتاریخی امیدپرور، برای اذهان دل‌خستگان و بسیاری دیگر ممکن است جذاب باشد و ذهنیت باورمند آنان به هویت اسلامی را در هم بشکند و از نو آن را بر اساس خوش‌پنداری به اصول آریایی بازپیکربندی

کند؛ باستان‌گرایی هویتی برنامه‌دار است که با تولید کالاهای نمادین و تعریف جدید و ارزشمند از انسان و طی فرایند نمادپردازی، سعی می‌کند ذهنیت توده‌ها را دگرگون و به‌شیوه‌ای دل‌خواه سامان دهد. فرهنگ باستانی، از طریق نمادپردازی، نشانه‌سازی و معرفی کردن این نمادها به‌عنوان اصالت فرد ایرانی، می‌تواند زوال نظام معنایی جمهوری اسلامی را زمینه‌سازی کند؛ زیرا نه تنها می‌کوشد لزوم تقویت و حمایت از هنجارهای باستانی را به یک «روایت جمعی» بدل سازد که می‌کوشد با تأکید بر مسئولیت‌پذیری جهت ترغیب دیگران به پذیرش این ارزش‌ها و معانی، آن را به‌صورت یک «کنش» یا «رفتار جمعی» درآورد. باستان‌گرایان جوان، معتقدند که هویت ملی باستان نه تنها باید به هویت جمعی در داخل بدل گردد؛ بلکه در عرصه جهانی نیز باید نشر یابد و ماندگار شود (Jafari, 2014: 143).

جریان تاریخ‌مندی به‌واقع ترویج بینشی فرهنگی در برابر ایدئولوژی اسلامی است. این بینش جدید، بیان می‌دارد که نظام حاکم به‌شیوه فروکاست‌گرایانه^۱ هویت خود را بر جامعه تحمیل و حق انتخاب هویت فردی و فرهنگی را از شهروندان ستانده است که چنین امری به‌دوراز منزلت انسان و تکثرگرایی سیاسی است؛ این در حالی است که تاریخ باستان و کوروش بزرگ، نماد تکثرگرایی دینی و فرهنگی و احترام به کرامت و شخصیت فردی انگاشته می‌شود (تفضلی، ۱۳۹۳). این فرایند، با بازنمایی انتزاعی از تاریخ و انسان باستان، آگاهی و اطلاعات جدیدی به شیوه زیستی عصر باستان تولید می‌کند تا آن را مرجع و منبعی مهم برای سبک زندگی برتر و هستی‌بهین بشناسند و درنهایت خود و هستی فعلی خود را بازتعریف و برای ایجاد خود و هستی جدید بکوشند، کنش‌های خود را بر اساس تجارب و نمادهای گذشته تنظیم کنند و شیوه زیست گذشته را به هستی حال بدل کنند؛ بنابراین، این فرایند از جاکنندگی ذهنیت‌های اجتماعی و قرارگرفتن در قالب ارزشی - زیستی جدید می‌تواند خودهایی با ساختارهای ذهنی - عینی جدید بیافریند که دولت نتواند در آنها رسوخ کند و آنها را شکل دهد. اینجاست که دولت وارد مرحله «بحران نفوذ» و بحران «توزیع ارزش‌های ایدئولوژیک» می‌شود. همین گرایش تاریخ‌مندی سبب شده است که امروزه به‌موازات اسلام‌گریزی فزاینده، گرایش به دین زرتشت در میان آریاگرایان جوان شهری در حال گسترش

باشد؛ زیرا زرتشتیان، ایرانیانی شرافتمند و به نژاد پنداشته می‌شوند؛ همچنین، در این دین، «شادی» ارزشی اساسی و لازمه شکوفایی انسان شمرده می‌شود، برخلاف اسلام که دینی مبتنی بر سوگواری و خمودی جلوه می‌کند (Golkar, 2018: 7).

در یک نگاه کلی، می‌توان گفت که جامعه و انسان برتر، محصول زمانند و زمانمند و آن زمان نیز، زمان گذشته است؛ یک واقعیت ناب تاریخی که باید با رفتن به درون آن، آن را در اکنون وجود آدمیان نهادینه کرد و با آن، به سراغ آینده رفت. تاریخ‌مندی این جریان به آن معناست (به مفهوم هایدگری) که انسان و جامعه برتر، فاقد زمانندی شده است؛ زیرا اینک زمان، از گذشته اصیل گسسته است و با سپری کردن دوران آشفته و بی‌ارزش، چشم‌انداز آینده آن، مبهم است؛ بنابراین، آنان هستی ندارند و تنها زمانی به صورت وجودی ارزشمند و اصیل جلوه خواهند کرد که زمانمند و تاریخ‌مند شوند؛ یعنی بر اساس گذشته ناب، حال را بسازند و آینده را جهت دهند. این هستی تاریخی (عصر باستان) با اثرگذاری بر فهم و آگاهی هستندگان امروزی، سبب‌ساز «پیوند افق‌ها» می‌گردد؛ یعنی اتحاد میان دیدگاه هستندگان با افق هستی تاریخی و رسیدن به درکی جدید از خویشتن و معنایی یگانه و بایسته؛ یعنی لزوم زیستن در آنجا یا آنجایی شدن (باستانی شدن) است. ذهنیت جدید آنجایی شدن، بر اساس بیگانگی و گسستن از اینجایی بودن (اسلامی بودن) و تقابل با وضع موجود عمل می‌کند. نتیجه کلی چنین گرایشی به‌مثابه واکنش به سیاست‌های رسمی، لرزان شدن پایه‌های اجتماعی نظام و ظهور «بحران مشروعیت»، «بی‌اعتمادی» و «نارضایتی» است که در سایه جریان تاریخ‌مندی و تعاریف و منابع جدید، می‌تواند زمینه‌ها را برای گسست از الگوهای مستقر آماده کند و با به مبارزه طلبیدن هویت دینی، موجب بازاندیشی هویتی گردد (گیدنز، ۱۳۷۷: ۱۱۶-۱۱۵ در کریمی منجر مویی و فرهمند، ۱۳۹۶: ۶۷-۶۶. Golkar, 2018: 9).

د. بازاندیشی هویتی؛ معلول اعتمادزایی

افزایش احساسات ملی‌گرایانه میان جوانان که از وقوع فرایند بازاندیشی هویتی - فرهنگی در جامعه حکایت دارد، به‌وضوح می‌تواند این فرایند را تشدید کند. این جریان، کنشی نمادین است که با تأکید بر اصول انتزاعی و استعاره‌های معنایی حاکم بر دور زمان و مکان،

بازتاب‌دهنده نشانه‌ها، معانی، سبک زیستی، ارزش و هویتی جدید برای افراد است و این امر قدرت فراوانی برای «آگاهی‌بخشی بازانديشانه» دارد که لازمه بازانديشي هویتی است؛ به گونه‌ای که این جریان، واقعیت عملکردی سازمان‌ها و نهادهای رسمی یا اصول موجود را در تعارض آشکار با مفاهیم انتزاعی یا اصول معهود زمان و مکان دور معرفی می‌کند و به اشخاص جوان یاری می‌رساند تا با «ارزیابی» وضعیت زیست کنونی خود در درون جامعه اسلامی آن را با وضعیت زیستی ایران باستان «مقایسه» کنند که برای آنان معرف آرمان‌هایی شورانگیز است. چنین امری، سبب می‌شود که افراد در خصوص پایبندی به اصول فرهنگی موجود دل‌سرد شوند و به پای‌بندی به اصول فرهنگی وضع معهود و تحقق آن روی بیاورند. پای‌بندی شهروندان به اصول فرهنگی انتزاعی و معهود دور زمان و مکان و انتظار برای عینی کردن آن از یک طرف و بی‌میلی دولت برای این امر یا عینیت نیافتن آنها در زمان و مکان کنونی موجب سرخوردگی شهروندان به سامان سیاسی و الگوهای فرهنگی حاکم می‌شود و این سرخوردگی، زمینه‌های بیگانگی و گسستن از ارزش‌های کنونی و پیوستن به ارزش‌های باستانی را فراهم می‌آورد؛ زیرا جابه‌جایی زمانی و مکانی و ازجاکنندگی اجتماعی، ملازم با شک‌گرایی اعتقادی و بازانديشي فرهنگی است (شجاعی زند، ۱۳۹۵: ۲۴).

کنش ازجاکنندگی می‌تواند با خلق نشانه‌های نمادین؛ چون نکوداشت روز کوروش بزرگ و مشروعیت‌بخشیدن به آن، تشدید شود و بر دامنه حامیان و طرف‌داران گفتمان باستانی بیفزاید و از دایره فرهنگ اسلامی بکاهد و از این وادی، عمل بازانديشي اجتماعی، یعنی دوری از ارزش‌های اسلامی و نزدیکی به ارزش‌های باستانی را پیش ببرد؛ به دیگر سخن و با الهام از آرای رابرتسون، فرهنگ آریایی ظرفیت زیادی برای «عام‌گرایی فرهنگی خاص» و «خاص‌گرایی فرهنگی عام» دارد؛ به این معنا که آریاگرایی باستان‌ستایانه یک فرهنگ خاص است که می‌تواند بر شمولیت و گستره آن در سطح جامعه افزوده گردد و از طرف دیگر، حامیان فرهنگ مسلط و عمومی به تدریج به این فرهنگ گرایش یابند که این امر، یک ناامنی فرهنگی برای جمهوری اسلامی است؛ یعنی دگردیسی در وزن هویتی جامعه؛ از همین روست که در بخشی از جامعه، این ذهنیت شکل گرفته است که ایران و منافع ایران، مهم‌تر از ایده‌های اسلامی است و مذهب، دلالت بر امری شخصی دارد و ایران، محملی برای جمهوری اسلامی

نیست (Hunter, 2017: 14). تلقین‌پذیری توده‌ها، می‌تواند روند گرایش به باستان‌گرایی را افزایش دهد و با شکل‌دادن به فرایند «شدن» هویت جوانان، ثبات و انسجام سیاسی - اجتماعی جمهوری اسلامی را تهدید کند.

ه. انسجام / ثبات‌زدایی

انسجام اجتماعی و ثبات سیاسی از اصول بنیادین امنیت فرهنگی و سیاسی هستند، اما باستان‌گرایی به‌وضوح آنها را تهدید می‌کند؛ زیرا ویژگی جمعیتی ایران، نیازمند ایجاد هویتی فراگیر و همه‌شمول است، درحالی‌که گفتمان باستان‌گرایی، تحقق آن را مختل می‌کند. گسترش آریایی‌باوری، به‌ازبین‌رفتن وحدت فرهنگی و افزایش شکاف فرهنگی - اجتماعی می‌انجامد و دولت را از انجام کارویژه «ادغام - متقاعدسازی»، یعنی ایجاد تفاهم و هم‌گرایی همه‌جانبه بازمی‌دارد. حتی اگر این فرهنگ در عرصه عینی تهدیدی جدی نباشد، در عرصه ذهنی می‌تواند ذهنیتی ناآرام برای حاکمان بیافریند و زینسان، همواره احساس خطر کنند؛ ازاین‌رو، این امر می‌تواند جامعه را به سمت امنیتی‌شدن و بی‌ثباتی بکشانند. کارکرد انسجام - ثبات‌زدایی از دو طریق صورت می‌بندد: نخست، «برسازی هویت مقاومت»؛ دوم، «غیریت‌پروری و مرزبندی سیاسی در جامعه و خلق جامعه نفرت».

۱. هویت مقاومت

با الهام از مفهوم «هویت مقاومت» کاستلز، می‌توان گفت که جریان باستان‌گرایی سویه‌های قدرتمندی از هویت مقاومت را با خود دارد؛ بدین معنا که حامیان آن خود را واجد ارزش‌های شایسته می‌پندارند که در نظم کنونی بی‌بها شده‌اند، درحالی‌که شایستگی توجه و اهمیت بیشتر و حتی مسلط‌شدن را دارند؛ بنابراین، می‌توانند سنگرهایی برای مقاومت و مخالفت با اصول موردحمایت نهادهای سیاسی بسازند. این گرایش، می‌تواند برای نظم اجتماعی مسئله‌ساز باشد؛ زیرا آنان شناخت هستی خود را درگرو شناخت تاریخی، البته‌گزینشی و گسسته می‌دانند؛ ازاین‌رو، نظم کنونی را که بر مبنای تاریخ ناهمخوان و متضاد (اسلام) با تاریخ‌گزینشی (باستان) آنان بنیاد گرفته است، تهدیدی برای امنیت هستی‌شناختی و هویت خود

می‌پندارند و در این وضعیت، جهت دفاع از امنیت وجودی خود به مخالفت با تاریخ کنونی می‌پردازند.

احساس تهدید هستی‌شناختی، برای دولت نیز متصور است و این احساس، خود می‌تواند به تشدید این نوع هویت منجر گردد. گفتمان باستان‌گرایی، نظام سیاسی را ناکارآمد معرفی می‌کند و در افکار عمومی، آن را نامشروع می‌نمایاند و این امر به معنای اضطراب امنیتی برای دولت است. از آنجایی که گفتمان آریایی‌گرایی با فرهنگ اسلامی منافات دارد، نظام سیاسی درصدد دفاع از فرهنگ سیاسی خود و فرونشاندن اضطراب امنیتی برمی‌آید که به نوبه خود و به سرعت، سویه‌های هویت مقاومت باستان‌گرایان را در برابر نظام فعال می‌کند که می‌تواند به فضایی آکنده از نبرد بین حامیان مدنی فرهنگ باستانی و حامیان دولتی فرهنگ اسلامی دامن زند؛ برای مثال اعمال محدودیت نظام برای برگزاری روز نکوداشت کوروش بزرگ، سبب شد که کاربران ایرانی به سرعت یک کمپین در شبکه‌های اجتماعی راه‌اندازی کنند و مردم را برای شرکت در بزرگداشت این روز و اعتراض در برابر محدودیت‌های اعمال‌شده به شور آورند. آنان، با محکوم کردن اقدامات نظام و ایستادگی در برابر آن کوشیدند به هر طریق ممکن خود را به پاسارگاد برسانند؛ به دیگر سخن، ممانعت نظام از برگزاری روز جشن کوروش، به سرعت ماهیت «مقاومت» باستان‌گرایان را افشا ساخت؛ زیرا آنان بی‌درنگ دست به اعتراض زدند و سعی کردند مشروعیت نظام را زیر سؤال ببرند. آنان، این اقدام نظام را نوعی ستم‌پیشگی و کنشی ضد ایرانی در راستای محو میراث تاریخی و ملی معرفی کردند (Zimmt, 2016: 7). باستان‌گرایی، موقعیتی است که افراد با قرارگرفتن در آن می‌توانند به هویتی متمایز دست یابند و به مرحله «سوژگی سیاسی» برسند؛ مرحله‌ای که طبق آن، سوژه‌ها، خود را کارگزاران سیاسی توانمند می‌یابند که می‌توانند با گفتمان حاکم مبارزه کنند و بکوشند تا نظم و آرمان خود را عینیت بخشند و بدین سان، ثبات و ترتیبات سیاسی - اجتماعی موجود را به هم بریزند. برجسته‌شدن هویت مقاومت و احساس قابلیت دگرگون‌سازی، سبب می‌شود زمینه‌های تفاهم و همکاری جای خود را به تعارضات هویتی دهد که خود منجر به انقطاع و از بین رفتن ارتباطات فرهنگی می‌شود. انسداد مسیر تبدلات، موجب افزایش جرمیت‌گرایی در هر دو سوی رابطه می‌شود

و تغییر نوع رابطه از تعامل به تقابل و افزایش ناسازی‌ها، در بلندمدت به کاهش ضریب امنیت سیاسی جمهوری اسلامی می‌انجامد (ازغندی و کانی، ۱۳۹۱: ۲۲۳-۲۲۲).

۲. غیریت‌پروری و شکل‌گیری جامعه تنفر

باستان‌گرایی، به‌منزله چارچوب معناسازی، کارکرد قطبی‌سازی جامعه را به همراه دارد و با تعمیق خطوط گسل جامعه، مانع هم‌بستگی اجتماعی می‌شود. این دیدگاه، به‌شدت تفسیری «غیریت‌پرور» دارد. فرض اساسی این نگرش، آن است که تمدن بشر از نژاد آریا ریشه می‌گیرد؛ به دیگر سخن، افسانه آریا مروج این ایده است که نژاد آریا هم از لحاظ «جسمی» و هم «فرهنگی»، از سایر نژادها و اقوام «برتر» است، در نتیجه، آریایی‌ها، باید مردمان دیگر را تحت انقیاد خود بگیرند و از امتزاج آنان با خود ممانعت کنند تا با بازتولید برتری نژاد آریا به آن تداوم بخشند (Asgharzade, 2007: 4)؛ همچنین، این گفتمان، ایران را متعلق به پارسی‌ها و سرزمین آریایی‌ها می‌داند که خود عامل مهمی برای نژادگرایی است.

این رویکرد، خوانشی منفی از تاریخ است که به‌جای تأکید بر شباهت‌ها و پیوند تفاوت‌ها، بر ناهمانندی‌ها و روایت فرا - فرودستی تأکید دارد و ارزش‌های غیرآریایی و تفاوت‌های فرهنگی را نادیده می‌گیرد که به حتم، مانع انسجام و هم‌بستگی خواهد بود. هم‌بستگی ملی، نیازمند خواست و اراده برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است و این خواست، خود مبتنی بر «خاطره مشترک» است، اما باستان‌گرایی، نه تنها خاطره‌ای مشترک از گفتمان رسمی و هویت فرهنگی موجود و سایر اقوام (اعراب و ترک) ندارد که خاطره‌ای تلخ از آنها در ذهن خود تداعی می‌کند؛ به‌گونه‌ای که آنان را عاملان انهدام دوران شکوهمند ایران و بانیان انحطاط آن در دوران بعدی می‌انگارند؛ بنابراین، این نگرش از طریق تحقیر سایر نژادها و اقوام و مذاهب، باعث دو - چندپارگی جامعه و حاکم‌شدن سوگیری‌های تعصب‌آمیز بر روابط تمام کنشگران در سطح جامعه می‌شود و به مرزبندی سیاسی مبتنی بر دوست/دشمن و خودی/ناخودی در جامعه دامن می‌زند و این‌گونه، اعتماد تعمیم‌یافته اجتماعی از بین می‌رود و فضای ترس و جامعه نفرت شکل می‌گیرد. بدیهی است که جامعه تنفر، هرآن، امکان برانگیخته‌شدن و خلق محیط آشوبناک را دارد؛ از این رو، برقراری صلح و دوستی و امنیت در چنین جامعه‌ای بسیار دشوار می‌شود.

جامعه تنفر، اضطراب وجودی برای حکومت می‌آفریند؛ زیرا هر دم، امکان تنازعات قومی، نژادی و مذهبی وجود دارد، این در حالی است که بدانیم، عرب‌ها تهدیدی جدی برای سیاست هم‌بستگی اجتماعی هستند و ترک‌ها، ظرفیت مضاعفی برای به‌آشوب‌کشیدن نظام فعلی دارند و شعارهای ضدعرب و ترک، می‌تواند احساسات این اقوام را برانگیزد و خطری جدی برای انسجام اجتماعی ایجاد کند (Ansari, 2009). ساخت‌یابی جامعه تنفر و قطبی‌شده، می‌تواند بستر مناسبی برای دخالت بیگانگان در کشور فراهم آورد تا با دامن‌زدن به سیاست‌های تفرقه‌انگیز (لیلی آبادی و عزت زاده، ۱۳۹۵: ۱۰۲) زمینه‌های بسیج سیاسی و شکل‌گیری جنبش‌های تندروی اجتماعی را مهیا سازد و به موازات آن، نظام سیاسی را با بحران ظرفیت روبه‌رو کند؛ یعنی تداوم و تکثیر این الگوهای رفتاری، موجب می‌شود نظام سیاسی به تدریج ظرفیت پاسخگویی به تقاضاهای جنبش‌ها و مدیریت رفتارهای اجتماعی و انسجام‌بخشی را از دست بدهد (پور سعید، ۱۳۸۸: ۱۴۸-۱۴۷). در کل، می‌توان گفت که این جریان، به‌طور مستقیم به ساخت سیاسی حاکم ارتباط دارد و تداوم و گسترش آن؛ به‌گونه‌ای که ایرانیان بیشتری نظام را مانع عظمت، شکوه و اقتدار ملی شناسایی کنند و در نتیجه، یک نوع دگرگونی بنیادی در اصول اسلامی حکومت ایجاد شود، می‌تواند زمینه‌ساز تغییر ساخت سیاسی کشور گردد و نتایج نامطلوب به بار آورد (Hunter, 2017: 15. Kohanloo & Ahmari, 2018).

نتیجه‌گیری

گفتمان باستان‌گرایی که از اواخر قرن ۱۹م. آغاز شد و در عصر پهلوی به استیلا رسید سپس، بعد از انقلاب اسلامی به حاشیه رفت، دگربار در حال سر برآوردن است. این پدیده جدید نیست، اما به ماهیت جهت، سطح و کارگزار در مقایسه با مراحل گذشته، جدید است؛ به‌گونه‌ای که برخلاف جریان گذشته که حرکتی از میانه و بالا و در سطح دولتی بود، اینک، حرکتی از پایین و در سطح جامعه است و حاملان آن، اغلب نسل جوان هستند، این در حالی است که در گذشته، کارگزاران اصلی آن، روشن‌اندیشان و نخبگان دولتی بودند. به فراخور چنین دگردیسی بنیادینی، این جریان برای نظم کنونی، تهدیدی فرهنگی - سیاسی پنداشته می‌شود.

امنیت فرهنگی - سیاسی هر جامعه‌ای، نیازمند تکوین و تداوم هویت فرهنگی آن است که خود بر تداوم حافظه تاریخی در ناخودآگاه جمعی مبتنی است، اما باستان‌گرایی، خلق حافظه تاریخی جدید در ناخودآگاه جمعی جامعه را معنا می‌دهد که می‌تواند روایت نوینی جایگزین روایت مسلط سازد؛ زینسان، باستان‌گرایی، «کنشی تفسیری» و «روایتی ساختارشکن» است. این روایت با تفسیر منفی از وضع موجود و تفسیر مثبت از وضع معهود، در راستای درهم شکستن پیکره هویتی پیشین افراد و دگرگون‌سازی پیش فهم‌ها و تصورات اولیه حرکت می‌کند؛ به‌گونه‌ای که درک تازه‌ای از هستی و هستندگان به افراد می‌بخشد و با قرارداد آنها در طرح و قالب‌های معنایی جدید، به بازپیکربندی هویت آنان مبادرت می‌ورزد. در فرایند «پیکرشکنی» و «بازپیکربندی» افراد جوان به جایگزینی ارزش‌ها و اصول فرهنگی هویت‌بخش باستانی با ارزش‌های درونی شده اسلامی می‌پردازند و این امر، امنیت فرهنگی جمهوری اسلامی را تحلیل می‌برد.

به سخن دیگر، باستان‌گرایی یک «گفتمان» است و از موضع گفتمانی، می‌کوشد معنای گفتمان مسلط را دچار تزلزل و بی‌قراری کند. این گفتمان با «دگر ناساز» معرفی کردن اسلام و با تأکید بر منطق تفاوت و متفاوت‌خواندن ایران و اسلام و ناسازگار بودن این دو و خود برجسته‌سازی، درصدد است تا زنجیره هم ارزی نظام موجود را بگسلد و هم‌بستگی میان نیروهای اجتماعی را کاهش دهد. این گفتمان، با بی‌اعتبارسازی دال‌های (ارزش‌ها) تثبیت شده گفتمان موجود، آن را به مبارزه می‌طلبد و بازتولید هویت آن را مختل می‌کند؛ همچنین، باستان‌گرایی، می‌تواند «قدرت هژمونیک» گفتمان مسلط را تحلیل برد؛ بدین معنا که از توانایی گفتمان اسلامی در قبولاندن ارزش‌ها و معانی خود به اذهان عمومی بکاهد و با کاستن اصل «مقبولیت» و «اعتبار» این ارزش‌ها، در مفصل‌بندی کردن افراد جامعه حول این ارزش‌ها و معنابخشیدن به آنها ناکام بماند.

درنهایت، باستان‌گرایی، فرایند «هویت‌یابی فرهنگی» است که با یک دلیل و هدف در جست‌وجوی اقلیم گم‌گشته روزگاران دیرین سیر می‌کند. دلیل این امر، معنابخشیدن به خود و هستی خود است و هدف آن، استوارسازی و توسعه‌بخشیدن به این هستی است. حیات اجتماعی یافتن معرفت و جهان زیست باستانی، سبب رواج آن می‌شود و در رواج بازار

آن، مشاهده رفتارها و کنش‌های سایر ملل در پاسداشت و ترویج ارزش‌های ملی و فرهنگی از طریق مدیریت میراث فرهنگی، هنر و شعر و موسیقی و... اثرگذار است؛ قدر مسلم آنکه، پهناپذیری هستی باستانی، تنگنایی هستی اسلامی و اصول فرهنگی آن را در پی دارد و می‌تواند مشروعیت، ثبات و انسجام ساخت سیاسی را تهدید کند. با همه اوصاف، به نظر می‌رسد شیوه مطلوب مواجهه با این گفتمان، اعمال نکردن محدودیت بر خواسته‌ها و علایق تاریخی جوانان و تعامل با آنان و توجه بیشتر به سویه‌های فرهنگ و هویت ملی است؛ زیرا هرگونه سیاست نادیده‌گیری و محدودیت، می‌تواند به تشدید هویت مقاومت حامیان این جریان به شیوه‌های گوناگون بیانجامد.

منابع

- ازغندی، علی‌رضا و مجید کانی (۱۳۹۱) «بررسی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه سازه‌نگاری»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، س ۸، ش ۲۱، صص ۲۳۱-۲۰۵.
- اشرف، احمد (۱۳۹۶) هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی، ترجمه حمید احمدی، چاپ ۵، تهران: نی.
- بوزان، باری (۱۳۷۸) مردم، دولت‌ها، هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- براتلو، فاطمه (۱۳۹۱) «امنیت فرهنگ و راهبردهای کلان آن در مدیریت فرهنگی»، جامعه پژوهی فرهنگی، س. ۳، ش. ۲، صص، ۱-۲۵.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۸۸) «بازتولید گفتمانی؛ راهبرد استقرار امنیت نرم در جامعه ایرانی»، پژوهشکده مطالعات راهبردی، دوره ۱۲، ش. ۴۵، صص ۱۶۳-۱۳۵.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴) روایت، غیریت و هویت در میان ایرانیان، تهران: فرهنگ گفتمان.
- تفضلی، حمید (۱۳۹۳) «۷ آبان ۱۳۹۵؛ چرا کوروش؟»، در: <http://westviewpizza.com/index.php/party-writing/other-content/243>
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۹۴) «امنیت هویت؛ مبانی و چارچوب نظری»، جامعه‌شناسی ایران، دوره ۱۶، ش. ۴، صص ۳۵-۳.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۸) «امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی ج.ا.ا»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، س. اول، ش. ۱.
- دغاغله، عقیل و زکیه سلیمی (۱۳۹۶) «ظهور نسل مجزون در ایران»، در www.irandiplomacy.ir/fa/page/1974698
- شجاعی زند، علی‌رضا (۱۳۹۵) «مدلی برای مطالعه دین‌گریزی در ایران»، راهبرد فرهنگ، ش. ۳۵، صص ۳۰-۸.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳) نظریه‌های امنیت، تهران: ابرار معاصر، جلد اول.
- کریمی مله، علی (۱۳۹۶) درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی تنوع قومی؛ مسائل و نظریه‌ها، چاپ دوم، تهران: سمت.
- کریمی مله، علی (۱۳۸۵) «سامانه مفهومی امنیت بر اساس تئوری نیاز انسانی»، فصلنامه امنیت عمومی، س. اول، ش. ۱.
- کچوییان، حسین (۱۳۸۶) تطورات گفتمان‌های هویتی ایران؛ ایرانی در کشاکش با تجدد و مابعد تجدد، چاپ ۲، تهران: نی.
- کریمی منجر مویی، یزدان و مهناز فرهمند (۱۳۹۶) «بررسی رابطه بین فناوری‌های نوین ارتباطی و بازاندیشی هویت دینی جوانان شهر تهران»، توسعه اجتماعی، دوره ۱۲، ش. ۱، صص ۸۰-۵۹.

لیلی آبادی، کاظم و مستوره عزت زاده (۱۳۹۵) «بررسی علل گرایش دانشجویان به عرفان‌های نوظهور (مطالعه موردی دانشگاه تهران واحد غرب)»، مطالعات مدیریت و کارآفرینی، دوره ۲، ش. ۱/۲، صص ۹۸-۱۱۰.

موحدی، محمدابراهیم و جمال عرف (۱۳۹۲) «عوامل اجتماعی مؤثر بر احساس امنیت سیاسی نخبگان کشور»، مطالعات راهبردی، س. ۱۶، ش. ۱، صص ۵۳-۸۶.

ماندل، رابرت (۱۳۷۹) چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مهدی، میرمحمدی (۱۳۹۴) «نسل‌ها، گفتمان‌ها و امنیت؛ چارچوبی فرهنگی برای امنیت در ایران»، مطالعات راهبردی، س. ۱۸، ش. ۲.

میر رکنی، حمیدرضا (۱۳۹۱) «ضرورت مبارزه با پان ایرانیست در ایران»، در:

<http://iranhowiyat.blisky.com/1391/07/05/post-1>

Asgarzade, Alireza (2007) *Iran and Challenge of Diversity*, Palgrave Mcmillan.

Abdolmohammadi, Pejman (2015) "the Revival of Nationalism and Secularism in Modern Iran", Middle East Center Paper, Series 11.

Amanat, Abbas and Farzin Vajdani (2012) *Iran Facing Others-Identity Bounderies in a Historical Perspective*, Palgrave Mcmillan.

Ansari, Ali (2009) "Iranian Nationalism Rediscovery", Middle East Institute.

Bozorgmehr, Najmeh (2016) "Iran's Youth Aspiration Pose Challenge to Islamic Republic's RulerS", in: <http://www.ft.com/content/42369e82-33b4-11e6-bda0-04585c31b153>.

Golkar, Saeid (2018) "Cultural Heterogenity in Post- Revolutionary Iran", the Washington Institute for Near East Policy.

Holliday, Shabnam (2007) "Discourses and Counter-discourses of Iranian National Identity during Khatami's Presidency (1997-2005)", the University of Exeter.

Hunter, Shirin (2017) "Three New Trends in Iran's Politics", Tahrir Forum.

Jafari, Ali Akbar (2014) "Reflections on Young Iranian's Ethnocentric Behaviours", *Jurnal of Socio-cultural Changes*, Vol 1, No. 1.

Kohanloo, Peter and Sorab Ahmari (2018), "An Iranian Revelution of National Dignity", [www.http://vidolamerica.org](http://vidolamerica.org).

Khosravini, Majid and Mahrou Zia (2014) "Persian Nationalism; Identity and Anti- Arab Sentiments in Iranian Facebook Discourses", *Journal of Language and Politics*, PP. 755-780.

Mozaffari, Ali (2014) *Forming National Identity in Iran*, London, I.B Tauris and Coltd.

Motadel, David (2013) "Iran and the Aryan myth", *Perceptions Iran*, PP. 119-146

Nowiska, Monika (2014) "Migration, Citizenship and Security", *Securitylogia*, Nr 1.

Salimi, Darius (2013) "Nationalism. Identity and National Consciousness Emong Diaspora Iranians", George Mason University.

Schiwiler, Staci Gem (2013) *Performing the Iranian State*, London, Newyork, Anthem Press.

Tehrani, Majid (2004) *Worlds Apart: Human Security and Global Governance*, in "Worlds on the Move: Globalization, Migration and Cultural Security" by jonhatan Friedman and Shalina Rander, I.B. Tauris, London.

Yaghmaian, Behzad (2002) "Social Change in Iran", State University of Newyork Press.

Zimmt, Raz (2017) "Cyrus the Great Day; Between Iranian and Islamic Identity", *Middle East Social Media*, Vol 5, IssuE 10.

